

based on the text of

**سنگی بر گوری**

*A Stone on A Grave* (1981)

by

**جلال آل احمد**

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

**Michael Craig Hillmann**

compiled by

**Aziz Atai-Langrudi**

revisions by

**Behrad Aghaei**

**Note:** After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

لغات	
to be completed/carried out	انجام شدن
so much/great ... great	آنقدر ... که
to dislike	بد ... آمدن
to close	بستن
to be the view of s.o.	بینظر ... آمدن
ineffective, without results	بی نتیجه
file	پرونده
cheating	تقلب
insulting	توهین آمیز
sorcerer, magician	جادوگر
matter, affair	جریان
court (of law)	دادگاه
medicine	دارو
to involve s.o. in	درگیر کردن
home remedy	درمان خانگی
fight, dispute	دعوا
medicine	دوا
uterus	رحم
mental, psychological	روحي
scene	صحنه
tribe	قبيله
definitive	قطعی
to lead to, to result in	کار به ... کشیدن
various, different	گوناگون
event, adventure, affair	ماجرا
document	مدرك ج. مدارك
to have recourse to, to visit	مراجعه کردن
to use, to consume, to spend	مصرف کردن
home remedies	معالجات خانگی

### آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه دار نمی شوند. علت، کمبود اسپرم های نویسنده است و معالجات بی نتیجه می مانند. بچه دیگران را هم به فرزندى قبول نمی کنند. نویسنده، همسرش را هم درگیر معالجه می کند. توموری در رحم اوست که باید جراحی شود. عمل در حضور نویسنده انجام می شود. و صحنه عمل آنقدر به نظرش توهین آمیز می آید که معالجات پزشکی را بکلی رها می کند و می رود سراغ معالجات خانگی. اما از دوا و درمان خانگی هم بدش می آید و دوباره به دکترها مراجعه می کند. به نظر نویسنده، دکترها و جادوگرهای قبیله ها خیلی با هم فرق ندارند.

### خلاصه متن بخش دهم

نویسنده می گوید دکترها در کارشان تقلب می کنند و به بیمار جواب قطعی و درستی نمی دهند. در جریان معالجات، نویسنده آنقدر داروهای گوناگون مصرف کرده که حالش از نظر روحی خوب نیست. با يك نفر دعوا می کند و کارش به دادگاه می کشد. ولی مدارك كامل نیست و پرونده بسته می شود.

- این یکی کلاه قرمساتی زنش را به سر دارد. آن دیگری مرفینی است. آن دیگری دواهای مجانی نمونه کمپانی را به دواخانه‌ها می‌فروشد. آن دیگری برای هر مرده مشکوکی به راحتی جواز حمله قلبی می‌دهد. آن دیگر ... و اصلاً اگر قرار بود اسرار اطبا برملا بشود دیگر دکان هیچ دعا نویس و رمالی بسته نمی‌شد. چون من یکی‌شان را می‌شناسم که با ۵ الکتروشوک - یک ورد دیگر - دست کم دو هزار نفر از اهالی این شهر را دیوانه کرده است. دو هزار نفری که هر کدامشان در اول کار فقط خسته بوده‌اند یا عصبانی یا غمزده یا مادرمرده. و حالا همه دیوانه‌اند. و بعضی‌شان زنجیری. با این بابا گاهی نشست و برخاست هم داشته‌ام. به علاج واقعه قبل از وقوع. می‌دانید چه می‌گویید؟ چشمه‌ایش را می‌دراند و یک ۱۰ سخنرانی می‌کند درباره اینکه هر آدمی که روی دوپایش راه می‌رود بنوعی دیوانه است. منتها دیوانه داریم تا دیوانه. معتقد است که این کلمه دیگر قادر نیست بار همه انواع جنون را بکشد. و بعد وردهایش شروع می‌شود: یکی نوراستنیک است دیگری نوروپات، دیگری نوروتیک - دیگری مگالومن دیگری شیزوفرن دیگری هیپوکوندریک و همین جور ... و اگر ۱۵ حالش را داشته باشی و از او بپرسی پس یک آدم سالم (بزبان خودش - نورمال) چه مشخصاتی دارد؟ آنوقت باز چشمه‌ایش را می‌دراند و یک سخنرانی دیگر. و دهنش که کف کرد تو می‌فهمی که ای بابا دارد نشانی همه بقال‌های سر گذر را می‌دهد. چرب زبان. دروغگو. مدارا کننده. نرم.
- متواضع و نان به نرخ روز خور. یا مشخصات همه دکتراها را. و راستی چه ۲۰ می‌شد اگر تیمارستانی می‌داشتیم با ظرفیت پذیرائی دو میلیون نفر؟ و این حضرت را می‌گذاشتیم تا اداره‌اش کند؟ تا همه مادرمرده‌ها را نوراستنیک کند و همه غمزده‌ها را شیزوفرن؟ ... و باز خدا پدر این یکی را بیامرزد که دست‌کم حکم می‌کند. و خیلی هم به سرعت. در

حالی که دیگران نه حکم می‌کنند نه نومید می‌کنند. فقط اما می‌گذارند یا ۲۵  
شک می‌انگیزند یا امید دروغی می‌دهند. تشخیص با آزمایشگاه است و با  
دستگاه عکس برداری و نسخه را هم که کمپانی از قبل پیچیده. و آنوقت  
یک مرتبه گندش در می‌آید که خود کمپانی دواساز را در فلان گوشه از  
ینگه دنیا کشیده‌اند پای محاکمه – چرا که دوی جلوگیری از آبستنی‌اش  
سرطان می‌آورده است. جلوگیری از آبستنی! بله. دنیا دارد از دست ۲۰  
خوش تخمی اهالی خودش به عذاب می‌آید و تو داری غم بی تخم و ترکه  
ماندن را می‌خوری! و آنوقت این دل‌های واسطه میان آزمایشگاه و  
دواخانه! چگونه می‌خواهید معجز کنند؟ و دو تا اسپرم را در یک میدان  
برسانند به هشتاد هزار تا؟ بیشتر مطب‌هاشان به این علت پر و پیمان  
است که خودشان سر و پزی دارند و زنها بیکاره‌اند، و ددر می‌روند ... ۲۵  
نه‌آقای دکتر ... روی لیم‌نیست. بیخ گوش ... آه‌آه. روی بناگوش. آه‌آه  
... قربان دستت دکتر جان! ... اینها را بارها سیاحت کرده‌ام. و آن  
پیرسگ را با موهای سفید مچش ... رها کنم.  
بله. همین جوریها دوسال دیگر شدم مشتری مداوم این اماکن.  
دیگر تنم شده بود لحاف پرپنبه‌ای – پذیرای هر نوع جوالدوزی. و جوری ۴۰  
شده بود که انگار روی بازوها و پشت رانهایم را با پوششی از چرم گاو  
پوشانده‌اند. پوستی با آستر دوپل. دو سه بار سوزن سرنگ در تنم  
شکست و یک بار زیر آمپول عصاره جگر از حال رفتم و از صندلی افتادم  
و حالم که جا آمد دیدم دواخانه‌دار دررفته، در دکانش ایستاده و دارد  
هوار می‌کشد ... و یک درد کهنه لابلای انساج تنم نشسته بود همچون ۴۵  
کرکی ته جیب. و این کثافات خوراکی و تستوویرون‌ها چنان اعتدال  
مزاجم را به هم می‌زد که اصلاً گمان نمی‌کنم آن چندساله خودم بوده‌ام.  
اشتهای کاذب پس از بی میلی عجیب. بعد پرخوری. بعد زیر و بالا  
شدن. بعد تهوع. بعد امساک. بعد اسهال. بعد کلافگی. اصلاً دیوانه می  
شدم. جای آن یارو صاحب تیمارستان خصوصی خالی که بیاید و یک انبان ۵۰

اسم‌های فرنگی روی حالات روحی آن ایام بگذارد. در همین حالات بود که دو نفر را به قصد کشت زدم. يك بار يك شاگرد نره خر را- وقتی مدير مدرسه بودم. و بارديگر آهنگر روبروی خانه‌مان را که بعد از ظهرها با سمباده برقی‌اش روی مغز ما آهن می‌تراشید. بخصوص روی مغز پدرم که جمجمه‌اش را از سه چهارجا با مته سوراخ کرده بودند و خون مرده را ۵۵ کشیده بودند و مثلاً از بیمارستان پناه آورده بود به خانه ما که بی‌زاق و زوقیم تا دور از سر و صدای نوه‌ها و نتیجه‌ها چند روزی در امان باشد. یارو چنان نکره‌ای بود که خودم هم باورم نشد که زده باشمش. چه رسد به قاضی دادگاه که ازدوستان بود و گمان می‌کرد فقط از قلم من کاری ساخته است. دادگاه چهار روز بعد از واقعه بود. ولی یارو هنوز دور چشم ۶۰ راستش مثل لبو بنفش بود و ورآمده. و خود چشم بسته. نکند کورش کرده باشی احمق؟ که وحشتم گرفت. و از آن سربند بود که فهمیدم عجب محکم باید باشد این جمجمه آدمیزاد! با تمام کله زده بودم توی تمام صورتش. اما نه شاهدهی داشت و نه پرونده کامل بود. و اصلاً که دیده بود؟ فقط يك ورقه معاینه طبی داشت که برایش هفت روز استراحت ۶۵ نوشته بودند. که خیالم راحت شد. لابد چشم را هم معاینه کرده بودند و اینطور نوشته بودند. از قضا صاحب‌دکان هم - همانروز واقعه- از ارادتمندان درآمد بود و با اینکه کنتور سه فازش را با سنگ خرد کرده بودم و از تماشای نور سبز و آبی اتصال برق در متن روشنائی روز تعجب‌ها کرده بودم و شادیهها، رضایت داده بود و اینها همه وقتی اتفاق افتاده که یارو ۷۰ شاگرد دکان که کاسه از آتش داغتر شده بود، رفته بود دنبال پاسبان و همسایه‌ها وساطت کرده بودند و آشتی کنان و الخ... به پیشنهاد قاضی خواستم پولی بدهم و سر و ته قضیه را به هم بیاورم. اما یارو قبول نکرد. نه اینکه اصلاً پول نخواهد. نه. در این صورت مثل خود من بود که تخم و ترکه شازده را بیخ ریش نچسبانده بودم. پول کمش بود. آنچه می‌خواست ۷۵ درست است که فقط مزد هفت روز کارش بود اما حتماً بیشتر از ناز

شست يك شوت محكم بود، با كله در فوتبال. كه من بچه مدرسه كه بودم  
از عهده اش خوب بر مي آمدم. اين بود كه پرونده به علت فقد دليل بسته  
شد و يارو هم دو روز بعد دكانش را جمع كرد و رفت ... اصلاً كجا  
بودم؟ قرار شد مرتب باشم.

۸۰

- 1 The writer know a psychiatrist who has used electroshock to treat two thousand people. What are the characteristics of a "normal person" from the psychiatrist's point of view? (lines 17–20)
- 2 What happened to the two thousand people who received electroshock treatment from the psychiatrist? (ll. 6–7)
- 3 With respect to the way the doctors treat their patients, what is the difference between the psychiatrist and other doctors from the narrator's point of view? (ll. 24–25)
- 4 Why did the writer's father prefer to rest in the writer's house? (ll. 56–57)
- 5 How many fights did the narrator got involved in? (l. 52)
- 6 For which fight was the narrator taken to the court? (l. 60)
- 7 Why did the narrator hit the blacksmith? (l. 54)
- 8 Why couldn't the narrator believe he had beaten up the blacksmith? (l. 58)
- 9 Who was the other person the narrator had hit? (l. 52)
- 10 Why was the blacksmith's case dismissed at the court? (l. 78)

- این یکی کلاه قُرْمَسَاقِی زنش را به سَر دارد. آن دیگری مُرْفِیْنِی است. آن دیگری دَوَاهای مَجَّانی نمونه کُمپانی را به دَوَاخانه‌ها می‌فَرُوشَد. آن دیگری برای هر مُرْدَه مَشْکوکِی به راحتی جَوَازِ حَمَلَهٗ قَلْبِی می‌دهد. آن دیگر ... و اصلاً اگر قَرار بود اَسْرارِ اَطِّبَا بَرَمَلَا بشود دیگر دُکَّانِ هِیچ دُعَا نویس و رَمَّالی بسته نمی‌شد. چون من یکی‌شان را می‌شناسم که با ۵ اَلِکْتروَشوکِ - یِکِ وِرْدِ دِیْگَرِ - دستِکَمِ دو هِزار نَفَر از اهالی این شهر را دیوانه کرده است. دو هِزار نفری که هر گُدامشان در اولِ کار فَقَط خسته بوده‌اند یا عَصَبانی یا غَمزده یا مادر مُرْدَه. و حالا همه دیوانه‌اند. و بعضی‌شان زنجیری. با این بابا گاهی نِشَسْت و بَرخاست هم داشته‌ام. به عَلاجِ واقعه قَبْل از وقوع. می‌دانید چه می‌گوید؟ چشمهایش را می‌دَراند و یِکِ ۱۰ سَخْنَرانی می‌کند دربارهٔ اینکه هر آدمی که روی دوپایش راه می‌رود بنوعی دیوانه است. مُنتها دیوانه داریم تا دیوانه. مُعْتَقِد است که این کَلِمه دیگر قادر نیست بار همهٔ انواع جُنون را بکشد. و بعد وِردهایش شروع می‌شود: یکی نوراستنیک است دیگری نوروپات، دیگری نوروتیک - دیگری مگالومن دیگری شیزوفرن دیگری هیپوکوندریاک و همین جور ... و اگر ۱۵ حالش را داشته باشی و از او پِرسی پس یِکِ اَدَمِ سَالِمِ (بزبان خودش - نورمال) چه مُشَخَّصاتی دارد؟ آنوقت باز چشمهایش را می‌دَراند و یِکِ سَخْنَرانی دیگر. و دهنش که کَف کرد تو می‌فهمی که ای بابا دارد نشانی همهٔ بقال‌های سِرِ گُذر را می‌دهد. چَرَبِ زَبان. دروغگو. مُدارا کنند. نَرم. مَتَوَاضِعِ و نان به نِرْخِ روز خور. یا مشخصاتِ همهٔ دکتراها را. و راستی چه ۲۰ می‌شد اگر تیمارستانی می‌داشتیم با ظَرْفِیَّتِ پَذِیرائیِ دو میلیون نفر؟ و این حَضَرَتِ را می‌گذاشتیم تا اداره‌اش کند؟ تا همهٔ مادر مُرْدَه‌ها را نوراستنیک کند و همهٔ غمزده‌ها را شیزوفرن؟ ... و باز خدا پدر این یکی را بیامُرزد که دستِکَمِ حُکَمِ می‌کند. و خیلی هم به سُرْعَت. در



- حالیکه دیگران نه حکم می‌کنند نه نومید می‌کنند. فقط اما می‌گذارند یا ۲۵  
شک می‌انگیزند یا امیدِ دروغی می‌دهند. تشخیص با آزمایشگاه است و با  
دستگاهِ عکس برداری و نسخه را هم که کُمپانی از قَبَل پیچیده. و آنوقت  
یک مرتبه گندش در می‌آید که خودِ کُمپانی دَواساز را در فُلان گوشه از  
پِنگه دُنیا کشیده‌اند پای مُحاکمه - چرا که دَوای جلوگیری از آبستنی‌اش  
سرطان می‌آورده است. جلوگیری از آبستنی! بله. دنیا دارد از دستِ ۲۰  
خوش تُخمی اهالیِ خودش به عذاب می‌آید و تو داری غم بی تخم و ترکه  
ماندن را می‌خوری! و آنوقت این دَلالهای واسطه میان آزمایشگاه و  
دَواخانه! چگونه می‌خواهید معجز کنند؟ و دو تا اسپرم را در یک میدان  
برسانند به هشتاد هزار تا؟ بیشتر مَطَب‌هاشان به این عِلّت پُر و پیمان  
است که خودشان سر و پُزی دارند و زنها بیکاره‌اند، و دَدَر می‌روند ... ۲۵  
نه‌آقای دکتر ... روی لُپم نیست. بیخ گوش ... آه‌آه. روی بناگوش. آه‌آه  
... قُربان دستت دکتر جان! ... اینها را بارها سیاحت کرده‌ام. و آن  
پیرسگ را با موهای سفیدِ مُچَش ... رها کنم.  
بله. همین جوریها دوسالِ دیگر شدم مُشتریِ مُداومِ این اَمَاکن.  
دیگر تنم شده بود لِحافِ پُرپَنبه‌ای - پذیرای هر نوع جوالدوزی. و جوری ۴۰  
شده بود که انگار روی بازوها و پُشتِ رانهایم را با پوششی از چَرَمِ گاو  
پوشانده‌اند. پوستی با آسترِ دوپل. دو سه بار سوزنِ سُرنگ در تنم  
شکست و یک بار زیرِ آمپولِ عصارهٔ جگر از حال رفتم و از صَدَلکی افتادم  
و حالم که جا آمد دیدم دواخانه‌دار دَر رفته، دَر دُکانش ایستاده و دارد  
هَوار می‌کشد.... و یک دَر دِ کُهنه لابلای اَنساجِ تنم نشسته بود همچون ۴۵  
گُرکی ته‌جیب. و این کِثافاتِ خوراکی و تستوویرون‌ها چنان اعتدالِ  
مِزاجم را به هم می‌زد که اصلاً گمان نمی‌کنم آن چند ساله خودم بوده‌ام.  
اشتهای کاذبِ پس از بی میلیِ عَجیب. بعد پُر خوری. بعد زیر و بالا  
شدن. بعد تَهَوُّع. بعد اِمساک. بعد اِسهال. بعد کَلَفگی. اصلاً دیوانه می  
شدم. جای آن یارو صاحبِ تیمارستانِ خصوصی خالی که بیاید و یک اَنبان ۵۰

اسم‌های فرنگی روی حالاتِ روحی آن آیام بگذارد. در همین حالات بود که دو نفر را به قصدِ کُشتِ زدم. يك بار يك شاگردِ نَرّه خَر را - وقتی مُدیرِ مدرسه بودم. و بارِ ديگر آهنگرِ روبرویِ خانه‌مان را که بعد از ظُهرها با سُمبادهٔ بَرَقی‌اش رویِ مغزِ ما آهن می‌تراشید. بخصوص رویِ مغزِ پدرم که جُمُماه‌اش را از سه چهارجا با مَتّه سوراخ کرده بودند و خونِ مرده را ۵۵ کشیده بودند و مثلاً از بیمارستان پناه آورده بود به خانهٔ ما که بی‌زاق و زوقیم تا دور از سر و صدای نوه‌ها و نتیجه‌ها چند روزی در امان باشد. یارو چنان نگره‌ای بود که خودم هم باورم نشد که زده باشم. چه رسد به قاضی‌دادگاه که ازدوستان بود و گمان می‌کرد فقط از قلم من کاری ساخته است. دادگاه چهار روز بعد از واقعه بود. ولی یارو هنوز دورِ چشم ۶۰ راستش مثل لبو بنفش بود و ورآمده. و خودِ چشم بسته. نکند کورش کرده باشی احمق؟ که وَحِشْتَم گرفت. و از آن سَرَبند بود که فهمیدم عَجَب مُحکَم باید باشد این جُمُمهٔ آدمیزاد! با تمام کَلّه زده بودم توی تمام صورتش. اما نه شاهی داشت و نه پُرونده کامل بود. و اصلاً که دیده بود؟ فقط يك وَرَقَهٔ مُعاینهٔ طِبّی داشت که برایش هفت روز استِراحت ۶۵ نوشته بودند. که خیالم راحت شد. لابد چشم را هم مُعاینه کرده بودند و اینطور نوشته بودند. از قضا صاحبِ دُکان هم - همانروزِ واقعه - از ارادتمندان درآمدی بود و با اینکه کُنْتورِ سه فازش را با سَنگ خُرد کرده بودم و از تماشای نورِ سبز و آبی اتِصالِ بَرَق در مَتَنِ روشنائیِ روزِ تَعَجُّب‌ها کرده بودم و شادیها، رضایت داده بود و اینها همه وقتی اتِفاق افتاده بود که یارو ۷۰ شاگردِ دُکان که کاسهٔ از آتش داغتر شده بود، رفته بود دُنبالِ پاسبان و همسایه‌ها و ساطت کرده بودند و آشتی کُنان و الخ ... به پیشنهادِ قاضی خواستم پولی بدهم و سر و ته قضیه را به هم بیاورم. اما یارو قبول نکرد. نه اینکه اصلاً پول نخواهد. نه. در این صورت مثل خود من بود که تخم و ترکهٔ شازده را بیخ ریش نچسبانده بودم. پول کَمَش بود. آنچه می‌خواست ۷۵ درست است که فقط مزدِ هفت روزِ کارش بود اما حتماً بیشتر از ناز

شَسْتِ يَكِ شوتِ محکم بود، با کَلَّه در فوتبال. که من بچه مدرسه که بودم  
از عَهْدَه اش خوب بر می آمدم. این بود که پَرَوْنْدَه به عَلَّتِ فِقْدِ دَلِیل بسته  
شد و یارو هم دو روز بعد دکانش را جمع کرد و رفت ... اصلاً کجا  
بودم؟ قَرار شد مُرْتَب باشم.

۸۰

لغات و اصطلاحات

secret	سِرّ	to make up	آشتی کردن
to dress to impress	سروپیزی داشتن	friendly	ارادتمند
witness	شاهد	thereafter	از آن سرّبند
cure	علاج	secrets	آسرار (جمع سرّ)
loss	فقدان	places	آماکن (جمع مکان)
false	کاذب	parsimony	امساک
soft wool, fluff	کُرک	leather bag	آنبان
to begin to stink	گندِ چیزی در آمدن	to make public	برملا کردن
beet	لبو	reluctance	بی میلی
pathetic	مادر مرده	filled to the brim	پُر و پیمان
distinguished, specified	مُشَخَّص	permit, permission, license	جواز
specifications, attributes	مَشَخَّصَات	packing needle	جوالدوز
dubious, uncertain, doubtful	مَشْكُوك	skull	جُمُجمه
to act in self-interest	نان به نرخ روز خوردن	to see red (anger)	چشم در اندن
burly guy he-ass (lit.)	نَرّه خر	one who writes amulets	دعانویس
raised, leavened	وَرآمده	geomancer	رَمّال
to cry, to shout	هَوّار کشیدن	to be nauseated	زیروبالا شدن

قرمساق / qormsāq [تر. = قورمساق،  
قورومساق] (ص.) کسی که زن خود را  
بدیگران دهد؛ دیوث، قورمپوف .

پرسش و پاسخ

- ۱- به نظر نویسنده، کار پزشکان امروزی و جادوگران قدیمی از چه نظر شبیه است؟
- ۲- جلال بین داروی جلوگیری از آبستنی و معالجات خودش چه رابطه‌ای برقرار می‌کند؟
- ۲- چرا آل احمد باورش نمی‌شد که آهنگر را زده باشد.
- ۴- دعوی جلال با آهنگر سر چه بود؟
- ۵- پدر راوی چرا به خانه او آمده بود؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیترهای زیر برای این درس مناسب‌تر است  
( ) بی‌وجدانی دکترها  
( ) حیل‌های متخصص اعصاب و روان برای کسب درآمد بیشتر  
( ) زندگی جلال در دورانی که مدیریت مدرسه را بر عهده دارد  
( ) دعوی قضایی راوی و آهنگر
- ۲- مشخصاتی که این دکتر اعصاب برای آدم نورمال ذکر می‌کند شبیه است به مشخصات  
( ) زن‌های بیکاره و دکترها  
( ) مادرمرده‌ها و غمزده‌ها  
( ) بقال‌های سرگذر و دکترها
- ۲- برای تمام کردن دعوا، چه کسی به راوی پیشنهاد کرد که پولی به آهنگر بدهد؟  
( ) پاسبان  
( ) قاضی  
( ) شاگرد دکان
- ۴- استفاده از کلمه "جوالدوز" در ابتدای پاراگراف دوم کنایه از این است که  
( ) آسترهای دوئل را با آن می‌دوزند.  
( ) پوست تن راوی را مثل لحاف پرپنبه می‌دوختند.  
( ) جلال آنقدر سوزن زده بود که پوست تن او در آن قسمت‌ها مثل چرم گاو شده بود.
- ۵- از متن می‌توان اینطور نتیجه گرفت که آل احمد در آن ایام  
( ) از نظر روحی و جسمی وضع خوبی نداشت.  
( ) دیوانه شده بود و در تیمارستان بود.  
( ) به هرکس که می‌رسید کتکش می‌زد.

مترادف و متضاد

متضاد کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. یک نمونه داده شده است.

ب	الف
ناامیدی	۱ - برملا <-----
سخت	۲ - دیوانه
مخفی	۳ - دروغگو
بالا	۴ - امید
شادی	۵ - شاگرد
عاقل	۶ - زیر
عمومی	۷ - خصوصی
سرد	۸ - روبرو
راستگو	۹ - راحت
پشت سر	۱۰ - غم
استاد	۱۱ - داغ

مترادف کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. یک نمونه داده شده است.

ب	الف
رازها	۱ - شروع
الی آخر	۲ - ینگه دنیا
درمان	۳ - انبان
شرکت	۴ - اسرار
کاذب	۵ - مجانی
رایگان	۶ - دروغی
دیوانه خانه	۷ - ایام
آغاز	۸ - علاج
آمریکا	۹ - الی آخر <-----
روزها	۱۰ - کمپانی
کیسه	۱۱ - تیمارستان

### تمرین جانشینی

- به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :
- ۱- خدا پدر این یکی را بیامرزد که دست کم حکم می‌کند .  
لااقل نومید نمی‌کند  
دیگر اما نمی‌گذارد  
دست کم امید دروغی نمی‌دهد .
  - ۲- جای آن یاروخالی که بیاید و يك انبان اسم‌های فرنگی روی حالات آن ایامم بگذارد .  
کیسه  
مشت  
سری
  - ۳- پدرم از بیمارستان پناه آورده بود به خانه ما که بی‌زاق و زوقیم .  
در آن از سر و صدای بچه خبری نبود .  
ساکت و آرام بود .  
خلوت بود .
  - ۴- شاگرد دکان کاسه از آس داغتر شده بود .  
از پاپ کاتولیک‌تر  
دایهٔ مهربان‌تر از مادر
  - ۵- پرونده به علت فقد دلیل بسته شد .  
نداشتن شاهد  
نبودن دلیل کافی  
کامل نبودن مدارك

### درست یا غلط

- ۱- بنظر راوی وجود دکتر اعصاب و روان باعث افزایش دیوانگی اهالی شهر شده است .
- ۲- بنظر این دکتر فقط "بقال‌های سرگذر" آدم‌های سالمی هستند .
- ۳- بنا به اطلاعاتی که در متن آمده است اکثر مردم دنیا از بی‌بچه بودن رنج می‌برند .
- ۴- راوی بعد از تجربه‌اش با دکتر متخصص امراض زنانه، بطور کلی از رفتن پیش هر دکتری خودداری می‌کند .
- ۵- دلیل دعوی راوی و آهنگر سروصدای مته است .
- ۶- پروندهٔ مرافعهٔ راوی و آهنگر فقط به این خاطر بسته میشود که یکی از دوستان راوی قاضی دادگاه است .

نکته دستوری

قبرستان	←	قبر + ستان	قهوه خانه	←	قهوه + خانه
امامزاده	←	امام + زاده	جلوگیری	←	جلو + گیر + ی
دعاخوانان	←	دعا + خوان + ان	کشتار	←	کشت + ار
زیارتنامه	←	زیارت + نامه	پایین تنه	←	پایین + تنه
سرازیر	←	سر + ا + زیر	آزمایش	←	آزما + ی + ش
پسکوچه	←	پس + کو + چه	گرمائی	←	گرم + ا + ئ + ی
خوانچه	←	خوان + چه	گرمزده	←	گرم + ا + زد + ه
سنگینی	←	سنگ + ین + ی	آزمایش	←	آزما + ی + ش
نیمرو	←	نیم + رو	پیچ و پیچ کنان	←	پیچ + و + پیچ + کن + ان
تخمدان	←	تخم + دان	خانگی	←	خانه + ی [ه + ی = گی]
راهنما	←	راه + نما	عوامانگی	←	عوام + ان + ه + ی [ه + ی = گی]
نامأنوس	←	نا + مأنوس	شیرینی فروشی	←	شیرین + ی + فروش + ی
جستجو	←	جست + جو	پیچ و تاب خوران	←	پیچ + و + تاب + خور + ان
خندان	←	خند + ان	زندگی	←	زنده + ی [ه + ی = گی]
بیزاری	←	بی + زار + ی			



### تبدیل‌ها

- مصدر داخل پرانتز هر جمله را به شکل درست خود تبدیل کنید :
- ۱- او معتقد است که این کلمه دیگر قادر نیست بار همهٔ انواع جنون را — (کشیدن).
  - ۲- باز خدا پدر این یکی را — (آمرزیدن) که دست کم حکم می‌کند.
  - ۳- از آن سربند بود که فهمیدم عجب محکم باید — (بودن) این جمجمهٔ آدمیزاد.
  - ۴- به پیشنهاد قاضی خواستم پولی به او — (دادن) و سرو ته قضیه را به هم — (آوردن).
  - ۵- اگر قرار بود اسرار اطبّا برملا — (شدن)، دیگر دکان هیچ دغانویس و رمّالی بسته نمی‌شد.